

جریان شناسی فکری معاصر جهان اسلام

سکولاریزم مهمترین ویژگی جهان مدرن است، یعنی این جهانی است. سکولاریزم به معنای جدایی دین از سیاست نیست، بلکه نوعی هستی شناسی و جهان بینی است.



سکولاریزم مهمترین ویژگی جهان مدرن است، یعنی این جهانی است. سکولاریزم به معنای جدایی دین از سیاست نیست، بلکه نوعی هستی شناسی و جهان بینی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، شناخت دقیق جریانات فکری، اجتماعی و سیاسی جهان اسلام از فرائضی است که متاسفانه همتی به انجام آن نداریم! طبیعی است که وقتی شناخت درست و دقیقی نباشد، مواجهه ها و سیاستگذاری ها هم مشحون از اشتباهات ریز و درشت خواهد شد لذا جریان شناسی جریانات مختلف فقهی، کلامی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی حاضر در جهان اسلام بسیار مهم است.

متن زیر چکیده سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسا در دفتر قم اتحادیه بین المللی امت واحده با موضوع جریان شناسی فکری معاصر جهان اسلام است: چهار جریان فکری عمده در جهان اسلام وجود دارد. ذیل هرکدام از این جریانات عمده، جریانات خردتری را می توان برشمرد.

جریان اول: سنتی اما ایزوله شده

جریان عمده اول جریانی است که ریشه در سنت تاریخی خود جهان اسلام دارد. ذیل این جریان جریاناتی زیادی را می توان نام برد ولی همگی در یک مسئله مشترکند و آن این که بومی محیط تاریخی جهان اسلام و متأثر از همین عوامل تاریخی هستند البته تفاوت های زیادی با همدیگر دارند. همگی قرآن را دارای اعتبار می دانند. ریشه بیشتر این گروه ها به قرآن و اهل بیت می رسد.

مثلا بخش قابل توجهی از جهان اسلام رویکرد کلامی اشعری دارند. در این رویکرد غزالی جایگاه مهمی دارد. جریانات صوفی هم وجود دارند. این دو جریان گاهی با هم نزدیک می شوند. در خود تشیع هم رویکردهای متفاوتی وجود دارد. مثلا در فقه اصولیون و اخباریون حضور دارند. ویژگی اصلی جریان عمده اول این است که قرآن را ملاک قرار می دهد. هستی شناسی این جریان دنیوی و این جهانی نیست. حتی وقتی دنبال این دنیا هستند، رنگ آسمانی به آن می زنند. این جریانات در محیط بسته و ایزوله خودشان کار کرده و خود را با جهان مدرن درگیر نمی کنند.

جریان دوم: دنبال سر تا پا غربی شدن

جریان عمده دوم جریانی است که ریشه در تاریخ فکری و فرهنگی جهان اسلام ندارد. ریشه آن را باید در آشنایی جهان اسلام با جهان غرب جستجو کرد. این جریانات متأثر از غرب هستند. بازتاب بدون تصرف دنیای مدرن اند. این جریانات بی تاریخ نیستند ولی تاریخ شان جای دیگری است. ذیل این جریان هم اختلافات زیادی وجود دارد. در جهان اسلام از حدود ۱۵۰ سال قبل، بخشی از ذهنیت و رفتار مسلمانان به غرب متشبه شد و رنگ آنان را گرفت. «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» این تشبه فقط تشبه لباس نیست، تشبه فکر هم هست. این خلدون می گوید وقتی قومی مغلوب شود، به تقلید قوم غالب می پردازد. این اتفاق در جهان اسلام در مواجهه با جهان غرب افتاد. یعنی فکری بوجود آمد که دقیقا کپی برداری از نمونه غربی بود. اینکه گفتند از نوک سر تا ناخن پا باید فرنگی شویم، ناشی از این رویکرد است. در مدرسه دارالفنون پسرها سرخاب و سفیداب می زدند و لهجه هایشان را شبیه به فرنگی ها می کردند. خصلت این گروه اثربخشی، خودباختگی و تسلیم شدگی با نوعی حالت روانی خاص است.

اینها ریشه در غرب دارند ولی مانند غربی ها نیستند. مکانیزم رفتاری اینها غربی نیست. غرب زنده است و تاریخ دارد، اما اینها زنده نما هستند. اینها آینه اند. آینه خودش، جز آینه بودن، هویتی ندارد و فقط دیگری را بازتاب می دهد. لذا در جامعه خودمان می بینیم که یک فرد در طی چند سال چند بار هویت خود را عوض می کند. یک روز چپ است و روز دیگر راست. در واقع این فرد عوض نشده. اقتضای او همین است. او فقط آن چه آن طرف می گذرد را بازتاب می دهد. در حالی که مثلا خود چپهای غرب جان می دهند و عوض نمی شوند.

ویژگی اصلی این جریان این است که دنیوی و این جهانی است و هیچ پوشش آسمانی به خود نمی گیرد. به عبارت دیگر «سکولار» هستند. سکولاریزم مهمترین ویژگی جهان مدرن است، یعنی این جهانی است. سکولاریزم به معنای جدایی دین از سیاست نیست، بلکه نوعی هستی شناسی و جهان بینی است.

سکولاریزم دو نوع است: عملی و نظری. سکولاریزم عملی همیشه در طول تاریخ وجود داشته است. اما سکولاریزم نظری که به شکل عریان و یک فرهنگ در می آید، ویژگی دنیای مدرن است. جریان عمده دوم برای دین تره هم خرد نمی کند. البته درگیری اینها با سنت تاریخی خود، گاهی علنی و عریان است و گاهی در پوشش دینی است. جریانات مدرن وقتی وارد جامعه ای با ریشه های دینی می شوند، مجبورند که پوششی دینی بگیرند. فتحعلی آخوندزاده در ایران نبود و رسماً به دین و مقدسات دینی توهین و فحاشی می کرد. اما همین آدم به میرزا ملکم خان می گوید که تو در ایران مثل من حرف نزن. ما باید حرف هایمان را

با ادبیاتی دینی بزنیم! در دوره اول مواجهه ما با غرب، هر روز یک مهدی جدید در جهان اسلام ظهور می کرد! چون قرار بود سکولاریزم به شکل پنهان خود و با پوشش دینی عرضه شود.

جریان سوم: سنتی، اما درگیر با جهان مدرن

دو جریان عمده دیگر در واقع مستقل نیستند و در ذیل دو جریان بالا قرار می گیرند. منتها با این ویژگی که ناظر به جریان رقیب شان عمل می کنند. یعنی مثلاً در داخل جریان سنت تاریخی اسلامی، جریانی بوجود می آید که در محیط خود ایزوله نمی شود و خود را در محیطی بسته بازتولید نمی کند، بلکه خود را درگیر با مدرنیته می کند. این جریان عمده سوم است. این جریان، سنت فعال شده است. مثلاً یک جریان تاریخی فقهی وجود دارد که در مشروطه فعال می شود. یعنی درگیر با حوادث زمانه می شود و سعی میکند درباره آن راهکار و نظر فقهی بدهد.

جریانانی مانند جریان عمده اول که در عین اینکه تاریخ در حال تغییر است، در محیط خودشان ایزوله می شوند، قابل دوام نیستند. مثلاً وقتی رضاخان می آید و می خواهد ایران را از نوک پا تا فرق سر فرنگی کند، دیگر جایی برای جریانات محصور در محیط و ایزوله سنتی که با محیط پیرامون خود ارتباط برقرار نکنند، نخواهد ماند. اگر مردم فرنگی بشوند، دیگر سوال شرعی ندارند که از مراجع تقلید بپرسند!

مثلاً در تهران دهه ۴۰ و ۵۰ یکسری انسان قوی در حوزه حکمت اسلامی وجود دارند که متون تاریخی در مشت شان است، اما با فضای معرفتی جدید درگیر نمی شوند. اما بعضی دیگر مانند علامه طباطبایی خود را با فضای معرفتی جدید درگیر می کنند و از خلال این درگیری ها «شیعه در اسلام» و «المیزان» متولد می شود. شهید مطهری همین طور. ایشان با عقبه سنت تاریخی که بدان معتقد است به رویارویی با محیط معرفتی جدید که در آن زمان مارکسیزم بود، می پردازد. در جهان اهل سنت هم میتوان از کارهای ابوالعلاء مودودی و سید قطب در ذیل این جریان نام برد.

جریان چهارم: تفسیر مدرن از دین

اما جریان عمده چهارم جریانی است که از حاشیه جریان های مدرن برای بومی شدن فعال می شود. او می خواهد به صور مختلف با سنت تاریخی خود درگیر شود و در آن تصرف کند. اینها که از منظر مدرن به بازخوانی سنت می پردازند، نه از منظر سنت به جهان مدرن، جزو جریان عمده چهارم اند. یک نوع مارکسیست داریم که اساساً اسلام را قبول ندارد و آن را رد می کند. ولی نوع دیگری از مارکسیست بوجود آمد که می گفت پیامبر اسلام همان حرف های مارکس را قبل از او می زده است! اینها نماینده جریان چهارم هستند. این جریان هم سکولار است ولی ستیز علنی با دین نمی کند، بلکه قرائت و تفسیر سکولار از دین ارائه می کند. این جریان سعی می کنند پوششی دینی به تفکرات خود بدهد.

در ذیل این جریان هم سطوح مختلفی وجود دارد. فردی که چنین رویکردی دارد، بسته به اینکه کدامیک از تفکرات غرب را پسندیده باشد، دین را نیز همانگونه تفسیر می کند. اگر قائل به مارکسیزم باشد، دین را تفسیری مارکسیستی می کند و اگر لیبرالیست باشد، تفسیر لیبرالیستی از دین ارائه می کند. قبلاً که مارکسیزم توی بورس بود، امثال مجاهدین خلق و فرقان تفسیر مارکسیستی از قرآن می نوشتند. امروز که لیبرال ها توی بورس اند، این طرف هم تفسیرهای لیبرال از اسلام مَد شده است.

بعد از انقلاب اسلامی دیگر نباید دنبال سکولاریزم عریان گشت. بلکه جریان چهارم است که فعال می شود. چندین نصر حامد ابوزید به وجود می آید که قرائت جدیدی از اسلام انجام دهند. اینها قبل از انقلاب اسلامی مفاهیم مدرن را به شکل عریان مطرح می کردند، اما بعد از انقلاب مجبور شدند تحت لوای دین حرف خود را بزنند.

منبع: اخوت